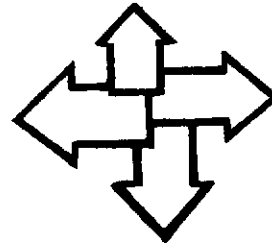


اطلاع رسانی



جی. ام. کلارک^۷ جی. لارنس لافلین^۸ و سی. ا. هاردی^۹. به هر حال، هیچ یک از این اقتصاددانان در ویژگی‌های فکری که معرف اعضای مکتب شیکاگو است و در این‌جا تعریف شده‌اند، نقش نداشتند. به‌طور خلاصه دو ویژگی اصلی طرفداران مکتب شیکاگو عبارت‌اند از:

۱. اعتقاد به توانایی نظریه‌نشوکلاسیک قیمت برای توضیح رفتار اقتصادی مشاهده شده.
 ۲. اعتقاد به تأثیر بازارهای آزاد بر تخصیص منابع و توزیع درآمد. لازمه عقیده دوم، گرایش به حداقل‌سازی نقش دولت در فعالیت اقتصادی است.

قبل از بحث تفصیلی درباره این ویژگی‌ها، اجازه دهید دیدگاه تاریخی مختصری را مطرح کنیم که در آن تاریخچه مکتب شیکاگو را به سه دوره می‌توان تقسیم کرد:

۱. دوره بنیان‌گذاری مکتب شیکاگو در دهه ۱۹۳۰.
۲. دوره وقفه از اوایل دهه ۱۹۴۰ تا اوایل دهه ۱۹۵۰.
۳. دوره مدرن از دهه ۱۹۵۰ تاکنون.

طی دوره بنیان‌گذاری، بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو دیدگاه‌های کاملاً متنوعی در زمینه روش‌شناسی و سیاست عمومی را در بر می‌گرفت. دیدگاه‌های نهادگرایان بین اعضای ارشد بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو کاملاً مطرح بود و دانشجویان دارای گرایش نهادگرایی، بخش مهمی از جمعیت دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی را تشکیل می‌دادند. در میان نهادگرایان برجسته، اقتصاددانان کار: اچ. ای. میلیس^{۱۰} و پل اچ. داگلاس^{۱۱} مورخان اقتصادی: جان. یو. یف^{۱۲} و سی. دبلیو. رایت^{۱۳} و سیمون. ای. لاند^{۱۴} که متخصص مالیه عمومی بود و مدت زیادی ریاست بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو را بر عهده داشت مانند سایر بخش‌های علوم اجتماعی در دانشگاه شیکاگو، بخش اقتصاد شیکاگو نیز به‌طور فعال درگیر توسعه فنون کمی بود که در آن زمان در مراحل ابتدایی قرار داشت. شخصیت‌های اصلی در روش‌های کمی عبارت بودند از هنری شولتز^{۱۵}، یک دانشجوی پیشگام در منحنی‌های تقاضای آماری که درس‌های دوره تحصیلات تکمیلی در زمینه اقتصاد ریاضی و آمار ریاضی را تدریس می‌کرد و پل داگلاس^{۱۶} که (طی دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰) رهبری پژوهش‌های مربوط به برآورد توابع تولید و اندازه‌گیری دستمزدهای واقعی و هزینه‌های زندگی را بر عهده داشت.

با این حال اغلب توافق دارند که بنیانگذاران مکتب شیکاگو، فرانک، اچ. نایت^{۱۷} و یاکوب واینر^{۱۸} بودند. این دو دانشمند، علاقه زیادی به تاریخ اندیشه اقتصادی داشتند و هر دو معتقد به نظریه نئوکلاسیک قیمت بودند. با این حال سبک فکری و خلق و خوی آن‌ها کاملاً متفاوت بود و روابط شخصی نزدیکی با یکدیگر نداشتند. واینر در وهله نخست به‌جز علاقه‌اش به تاریخ اندیشه‌های اقتصادی، یک نظریه‌پرداز کاربردی بود که روی مسائل تجارت بین‌الملل و موضوعات مرتبط با آن در نظریه پولی کار می‌کرد. کارنایت بر روی پایه‌های مفهومی نظریه نئوکلاسیک قیمت متمرکز شده بود، و دل‌مشغولی اصلی وی، روشن ساختن و بهبود ساختار منطقی آن بود.

آشنایی با مکاتب اقتصادی: مکتب شیکاگو*

ام. دبلیو. ریدر

ترجمه سیدحسین میرجلیلی

(دکترای اقتصاد، استادیار پژوهشکده اقتصاد - پژوهشگاه علوم

انسانی و مطالعات فرهنگی)

شناخت مکتب شیکاگو در علم اقتصاد نیازمند بعضی مرزبندی‌ها^۱ است، هم مرزبندی میان ایده‌ها و هم مرزبندی میان اشخاص که ممکن است مورد قبول همه نباشند. توجیه تصمیم‌های مربوط به این مرزبندی‌ها باید اکتشافی باشد، یعنی تسهیل‌کننده داستانی باشد که باید گفته شود. اما انکار نمی‌توان کرد که دیدگاه‌های دیگری می‌تواند وجود داشته باشد که متضمن مرزبندی‌های متفاوتی است، از این نظر، "مکتب شیکاگو" در بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو از حدود سال ۱۹۳۰ تاکنون وجود داشته و تمرکز یافته است. با این حال به‌راحتی می‌توانیم مکتب شیکاگو را به‌گونه‌ای تعریف کنیم که شامل بسیاری از اعضای گروه بزرگ اقتصاددانان در مدرسه تحصیلات تکمیلی بازرگانی^۲ (دانشگاه شیکاگو) و گروهی از اقتصاددانان و اقتصاددانان حقوقدان^۳ در مدرسه حقوق در آن دانشگاه شود. تا حد زیادی به‌خاطر علاقه فکری^۴ دانشجویان قبلی، نفوذ مکتب شیکاگو بسیار فراتر از دانشگاه شیکاگو گسترش یافت و به دانشکده‌های سایر دانشگاه‌ها، خدمات دولتی، مشاغل خصوصی و قضایی نیز تسری یافت. علاوه بر آن، نفوذ مکتب شیکاگو در ایالات متحده آمریکا محدود نماند.

محدود کردن افق گذشته مکتب شیکاگو تا ۱۹۳۰، نیازمند مستثنی کردن تعدادی اقتصاددانان مشهور است که پیشتر در دانشگاه شیکاگو حضور داشتند؛ به‌عنوان مثال تورستن ویلن^۵، ولسی سی. میشل^۶،

اعضای هیأت علمی بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو در زمینه روش‌شناسی اقتصاد و سیاست عمومی، در معرض انواع الگوهای فکری قرار گرفتند و بنابراین گرایش‌ها به پیروی از هیچ‌یک از این دیدگاه‌ها، به‌طور خاص، از خود نشان ندادند. اما به‌رغم اختلاف نظرهای بی‌شمار آن‌ها، اکثریت مؤثری از اعضای هیأت علمی بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو، در مجموعه‌ای از الزامات کسب درجه دکتری با یکدیگر هم عقیده بودند که بر توانایی در کاربرد نظریه قیمت تأکید می‌کرد. این الزامات در دهه ۱۹۳۰ کاملاً غیرمتداول بود و فرآیند راضی شدن آن‌ها اثر زیادی در شکل‌گیری این دیدگاه مشترک در میان دانشجویان داشت مبنی بر این‌که نظریه قیمت دارای اهمیت زیادی است.

مهم‌ترین موارد الزامات یادشده آن بود که تمامی نامزدهای درجه دکتری بدون استثنا باید امتحانات آمادگی در نظریه قیمت و نظریه پولی را می‌گذراندند. این امتحانات مشکل بودند و میزان رد شدن در آن‌ها قابل ملاحظه بود. حتی در دومین و سومین بار، احتمال ناموفق بودن نادیده گرفته نمی‌شد. در نتیجه برخی دانشجویان نمی‌توانستند شرایط لازم برای اخذ درجه دکتری را به‌دست آورند. برای اغلب دانشجویان کلید عملکرد موفقیت‌آمیز در امتحانات، عبارت بود از تسلط بر مطالب ارائه شده در درس‌های مربوطه به‌ویژه درس نظریه قیمت (سطح پایه، درس شماره ۱ و ۳) و مطالعه امتحانات قبلی.

برای بیش از نیم قرن نیاز به آماده شدن برای درس و امتحانات مقدماتی برای داوطلبان درجه دکتری. به ویژه در نظریه قیمت، یک ماتریس فرهنگی - انضباطی برای دانشجویان دانشگاه شیکاگو ایجاد کرده است. سوالات امتحان به‌عنوان مثال‌های سرمشق برای مسائل تحقیق و پاسخ‌های الف نمونه‌ای از عملکرد علمی موفق بود. پیام ضمنی این فرایند موفقیت پژوهش، با شناسایی عناصر یک مسئله با قیمت‌ها، مقادیر و روابط تابعی سر و کار دارد که میان آن‌ها در نظریه قیمت تحقق می‌یابد و راه حل به‌عنوان کاربردی از نظریه به دست می‌آید.

اگرچه محتوای خاص پرسش‌های آزمون با گسترش علم اقتصاد شکل گرفته بود، اما پارادایم اصلی، اساساً بدون تغییر باقی می‌ماند: پدیده‌های اقتصادی باید در وهله نخست به‌عنوان نتیجه تصمیمات درباره مقادیری توضیح داده شود که افراد بهینه‌ساز اتخاذ کرده‌اند. افرادی که قیمت‌های بازار را به‌عنوان داده‌ها در نظر می‌گیرند و تصمیمات مربوط به مقدار خریداری شده از طریق بازارها هماهنگ می‌شود، به‌طوری که قیمت‌ها به‌نحوی تعیین می‌شوند که مقادیر خریداری شده از طریق بازارها هماهنگ می‌شود، به‌طوری که قیمت‌ها به‌نحوی تعیین می‌شوند که مقادیر جمعی (کل) تقاضا شده مساوی مقادیر جمعی (کل) عرضه شده می‌شود.

البته دانشجویان در اندازه درک‌شان از فرآیندهای فکری در مورد ایده‌های نظری قیمت، با یکدیگر تفاوت داشتند و احتمالاً مقاومت در برابر این ایده‌ها در دهه ۱۹۳۰ بیشتر از دهه‌های بعدی بود. با وجود این بدون توجه به رشته خاص مورد علاقه‌شان، تمامی دانشجویان ناگزیر

به راحتی می‌توانیم مکتب شیکاگو را به گونه‌ای تعریف کنیم که شامل بسیاری از اعضای گروه بزرگ اقتصاددانان در مدرسه تحصیلات تکمیلی بازرگانی (دانشگاه شیکاگو) و گروهی از اقتصاددانان و اقتصاددانان حقوقدان در مدرسه حقوق در آن دانشگاه شود.

ترکیب خلقت و خو و تمرکز فکری نایت، باعث شد تا نایت به یک منتقد شدید ایده‌ها برای صاحبان آن‌ها تبدیل شود. این وضع منجر به بروز اختلاف نظر نایت با داگلاس و شولتز شد. اگر ویژگی‌های شخصیتی نایت را در نظر بگیریم، وی قویاً مخالف کمی‌سازی علم اقتصاد بود و در این زمینه مانند اغلب موضوعات دیگر کاملاً رُک صحبت می‌کرد. (برای اطلاع بیشتر در این زمینه ن. ک: رِدِر، ۱۹۸۲ صص ۳۶۵-۳۶۲).

در مقابل، واینر با آرزوهای کسانی که اقتصاد را کمی می‌کردند، همدردی می‌کرد، هرچند درباره موفقیت آنان، دست کم در آینده‌ای نزدیک مژده بود. همدردی واینر با کار کمی موجب شد تحقیقات تجربی خودش، کاملاً پیچیده شود، هرچند دوستی وی با داگلاس و شولتز نیز در این زمینه نقش داشت. از سوی دیگر مطالعات نظری محض نایت درباره نظریه سرمایه، ریسک، ناپاطمینی، هزینه‌های اجتماعی و...، نه‌نیاز به بررسی تجربی^{۱۹} ایجاد کرد و نه تحقیقات قابل ارائه را عرضه کرد. در نتیجه روابط نایت با داگلاس و شولتز با کشمکش همراه بود و اختلاف نظرهای تئوریک با واینر به تعبیرهای طنزآمیز در میان دانشجویان تحصیلات تکمیلی سرایت کرد و روابط شخصی (میان نایت و واینر) را از روابط درست، دور کرد. (رِدِر، ۱۹۸۲، ص ۳۶۵).

آنچه نایت و واینر در آن اشتراک نظر داشتند عبارت بود از تداوم پای‌بندی به اصول اصلی نظریه نئوکلاسیک قیمت و مقاومت در مقابل نوآوری‌های نظری دهه ۱۹۳۰ یعنی رقابت انحصاری و نظریه عمومی کینز. این موضع نظری به موازات ضدیت با جنبه‌های مداخله‌گرایانه نیودیل (New Deal) و مکتب کینزی اشتغال کامل سال‌های بعدی بود. واینر که در سراسر این دوره فعالانه طرف مشورت دولت قرار می‌گرفت، مخالفت بسیار کمتری از نایت و دست‌پرورده‌هایش با اصلاحات نیودیل داشت. با این حال تقابل شدیدی میان دیدگاه‌های نایت و واینر از یک طرف و گروه حامیان نیودیل مانند داگلاس، شولتز و برخی از نهادگرایان وجود داشت.

دانشجویان تحصیلات تکمیلی در نتیجه تقسیم دیدگاه‌های

به دانشجویان اقتصاد دوره کارشناسی و دانشجویان ابتدای دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری (که آمادگی کمتری داشتند) ایفا کرد، و این تأثیر تا مرگ نا به هنگام وی در ۱۹۴۶، برجای بود. اما سیمونز بیشتر به خاطر مقاله‌هایش در زمینه سیاست اقتصادی (۱۹۴۸) در خاطره‌ها باقی ماند که بیانیه اصلی دیدگاه‌های لسه‌فر شیکاگو طی این دوره را تشکیل می‌داد.

نظرات سیمونز آشکارا دارای حال و هوای مردم باور (عوام‌پسند) بود، در حالی که نظرات اقتصاددانان اخیر مکتب شیکاگو فاقد آن است. به‌عنوان مثال سیمونز از قدرت دولت برای کاهش اندازه بنگاه‌های بزرگ و اتحادیه‌های کارگری به‌طور مطلوب استفاده کرد. در مواردی که این‌گونه سیاست‌ها منجر به زیان‌های غیرقابل قبول به کارایی می‌شد (مانند انحصارات طبیعی)، سیمونز از مالکیت عمومی تمام عیار بهره‌مند بود. در نقطه کاملاً مخالف با گزاره‌های اخیر شیکاگو درباره این موضوع، سیمونز از مالیت بر درآمد تصاعدی جهت بهبود توزیع برابرتر درآمد، به‌شدت حمایت کرد. (سیمونز، ۱۹۳۸)

سرانجام سیمونز الزام صددرصد ذخیره برای سپرده‌های دیداری بانک‌ها و محدودیت اختیار فدرال رزرو در سیاست پولی به نفع قواعد ثابت که برای تثبیت سطح قیمت طراحی شده است، را پیشنهاد کرد (سیمونز، ۱۹۴۸). در این زمینه وی از مکتب پولی شیکاگو چشم‌پوشی کرد، آن‌گونه که بعدها توسط فریدمن و دانشجویان فریدمن گسترش یافت.

از نظر تاریخی، فریدمن، استیگلر و والیس، وارثان فکری و نهادی نایت و واینر بودند. داستان اقتصاد شیکاگو پیچیدگی کمتری پیدا می‌کرد اگر این جانشینی، موضوع نسل قدیمی‌تر بود که بهترین دانشجویان‌شان را تعیین می‌کردند تا از آن‌ها پیروی کنند، اما این کار ساده نبود. در آستانه جنگ جهانی دوم نگرانی بزرگی در بخش اقتصاد و (احتمالاً) در اداره مرکزی دانشگاه شیکاگو نیز وجود داشت، در مورد این که شیکاگو هیچ شخصیت برجسته‌ای در گسترش‌های نظری جدید آن دوره نداشت، یعنی در رقابت ناکامل و اقتصاد کلان کینزی.

برای اصلاح این وضع در ۱۹۳۸ آن‌ها اسکار لانگه را به‌عنوان استادیار تعیین کردند. افزون بر شایستگی‌های وی به‌عنوان کسی که در ادبیات "نظریه عمومی" کینز، به‌ویژه ارتباط آن با نظریه تعادل عمومی مقالاتی داشت، لانگه نقش برجسته‌ای در مباحث جاری درباره امکان‌پذیری سوسیالیسم بازار و مزایای (منتسب به) آن نسبت به سرمایه‌داری لسه‌فر برحسب کابلی، داشت. علاوه بر آن لانگه مقالات متعددی در اقتصاد ریاضی نوشته بود و می‌توانست از هنری شولتز در این زمینه و همچنین در زمینه آمار ریاضی حمایت کند.

به‌عنوان یک شخص ژوگو و سوسیالیست فعال از نظر سیاسی، دیدگاه‌های لانگه کاملاً مخالف با لسه - فر بود. این که وی توانست روابط دوستانه با تمامی همکارانش را حفظ کند، نوعی قدردانی از کاردانی وی و تسامح‌شان در مقابل اختلاف نظر بود. البته تصادفی نبود که سوسیالیست اصلی در سنت شیکاگو باید یک سوسیالیست بازار بوده باشد.

به فراگرفتن و یادگرفتن بودند تا بتوانند پیکره قابل ملاحظه‌ای از نظریه اقتصادی را به کار گیرند. در دهه ۱۹۸۰ این مهارت‌ها بسیار گسترش یافته بودند، اما در دهه ۱۹۳۰ به‌ندرت یافت می‌شدند و برای متمایز ساختن دارندگان درجه دکتری اقتصاد که در دانشگاه شیکاگو تحصیل کرده بودند - به‌ویژه در رشته‌های کاربردی اقتصاد - از سایر اقتصاددانان استفاده می‌شد.

در سیاست اقتصادی، بر اثرات سودمند اجازه دادن به تعیین قیمت‌ها به وسیله نیروهای بازار به جای تعیین به وسیله مقررات دولت، تأکید می‌کند. به یک معنا، "اقتصاد شیکاگو" در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ در واقع گسترش ایده‌های گروه هم مسلک نایت در دهه ۱۹۳۰ بود.

به‌رغم عناصر مشترک در آموزش دانشگاه شیکاگو با سایر نهادهای آموزشی، دانشجویان دکتری اقتصاد تمایل داشتند خودشان را با یکی از اعضای هیأت علمی بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو مشخص کنند که معمولاً استاد راهنمای تز دکتری آن‌ها بود. بنابراین هر یک از شخصیت‌های اصلی در بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو با گروهی از دانشجویان تحصیلات تکمیلی (کارشناسی ارشد و دکتری) همراه بود. یکی از این گروه‌ها با نایت در اواسط دهه ۱۹۳۰ همراه بود، که اهمیت بسیار زیادی در تاریخچه مکتب شیکاگو پیدا کرد. اعضای اصلی این گروه، میلتون فریدمن، جورج استیگلر و دبلیو. آلن والیس^{۲۰} بودند. این گروه روابط شخصی نزدیکی با دو عضو ارشد بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو برقرار کردند یعنی هنری سیمونز^{۲۱} و آثرون دایرکتور^{۲۲} که هر دو از دست‌پرونده‌های نایت بودند. عضو دیگر این گروه، خواهر دایرکتور، رُز بود که بعدها با میلتون فریدمن، ازدواج کرد. این گروه بود که پیوند چند نسلی در سنت فکری ایجاد کرد که به‌عنوان "مکتب شیکاگو" شناخته شده‌اند. هر چند این گروه نایت را ستایش می‌کردند و طرفدار وی بودند، اما سبک فکری فریدمن، استیگلر و سایرین با سبک فکری نایت بسیار متفاوت بود. آنان تجربه‌گرایان تمام عیاری بودند که تمایل زیادی به کاربرد فنون کمی در آزمون قضایای نظری داشتند. در گرایش تجربی‌شان و سروکار داشتن مسائل جهان واقعی آن‌ها به واینر بسیار نزدیک‌تر بودند تا به نایت، اما به هر دلیل، آن‌ها با نایت شناخته شده بودند.

هنری سیمونز در دهه ۱۹۳۰ نقش مهمی در آموزش نظریه اقتصاد

شیکاگو) و والیس (در مدرسه بازرگانی شیکاگو) عمل کرد. در بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو در آن زمان مبارزه‌ای برای برتری فکری و کنترل نهادی میان فریدمن، والیس و طرفداران‌شان از یک سو و کمسیون کاولز و حامیان‌شان از سوی دیگر، درگرفت. این مبارزه تا اوایل دهه ۱۹۵۰ تداوم یافت و تنها با بازنشستگی جزئی للوید ملنزر (به دلیل بیماری) و رفتن کمسیون کاولز (به دانشگاه ییل) در ۱۹۵۳، پایان یافت. بخش اقتصاد شیکاگو با این‌که بکپارچه نبود، از این تضادها ظهور کرد و دارای سبک فکری متمایزی بود که تاحدی با سایر سبک‌های فکری تفاوت داشت.

در اقتصاد اثباتی، این سبک فکری از اهمیت نقش تقاضای مؤثر جمعی (کل) به عنوان یک متغیر توضیحی می‌کاهد و بر اهمیت قیمت‌های نسبی و اختلالات وابسته به آن تأکید می‌ورزد. در سیاست اقتصادی، بر اثرات سودمند اجازه دادن به تعیین قیمت‌ها به وسیله نیروهای بازار به جای تعیین به وسیله مقررات دولت، تأکید می‌کند. به یک معنا، "اقتصاد شیکاگو" در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ در واقع گسترش ایده‌های گروه هم مسلک نایت در دهه ۱۹۳۰ بود. در واقع برخی از شخصیت‌های کلیدی - به ویژه فریدمن، استیگر و والیس - آن گروه و همچنین اقتصاددانان برجسته شیکاگو در دوره بعدی بودند. علاوه بر آن، آن‌ها آگاهانه علاقمند به شرح دادن چگونگی تداوم این سنت و حفظ آن بودند. روابط شخصی نزدیک اعضای هم مسلک نایت که برای بیش از نیم قرن تداوم یافت، عناصر مشترک قوی در نظام‌های فکری‌شان (Idea-Systems) را تقویت کرد و نادیده گرفتن موارد مهم اختلاف نظر میان خودشان با دیگران را آسان کرد. همان‌طور که پیش از این ذکر شد، فریدمن، استیگر و والیس مانند اغلب اقتصاددانان شیکاگو به استفاده از فنون و داده‌های آماری برای آزمون نظریه‌های اقتصادی کاملاً اعتقاد داشتند. از این جهت آن‌ها با نایت، سیمونز، جیمز بوکانان، رونالد گولس (۱۹۸۱) و اقلیت برجسته‌ای از سایر اقتصاددانان همراه با شیکاگو، چه به عنوان دانشجویان تحصیلات تکمیلی یا اعضای هیأت علمی دانشگاه شیکاگو تفاوت داشتند و معتقد بودند (در زمینه‌های متعدد) که اعتبار یک نظریه اقتصادی به جاذبه شهودی (حدسی) آن و یا انطباق‌پذیری آن با مجموعه‌ای از اصول بدیهی^{۲۶} بستگی دارد نه به انطباق پیامدهای آن با مشاهدات تجربی.

دومین مخالفت، مربوط به سازگاری حمایت از سیاست به هر شکل با روش‌شناسی به کار رفته در اقتصاد اثباتی است (با نفوذترین شرح کلی از این روش‌شناسی در فصل اول کتاب فریدمن، ۱۹۵۳ وجود دارد). این روش‌شناسی تأکید می‌کند که تبیین رفتارهای اقتصادی بر الگویی از تصمیمات (فردی)، مربوط به تخصیص منابع (میان کاربردهای جایگزین) مبتنی است؛ در این الگو برای حداکثرسازی مطلوبیت که مقید به محدودیت‌های قیمت‌های بازار و موجودی‌های ثروت است فرض می‌شود قیمت‌های بازار به گونه‌ای

اما به رغم اختلاف نظرهای بی شمار آنها، اکثریت مؤثری از اعضای هیأت علمی بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو، در مجموعه‌ای از الزامات کسب درجه دکتری با یکدیگر هم عقیده بودند که بر توانایی در کاربرد نظریه قیمت تأکید می‌کرد.

تنها چند ماه از انتصاب لانگه گذشته بود که هنری شولتز در یک تصادف اتومبیل کشته شد و لانگه تنها اقتصاددان ریاضی در بخش اقتصاد دانشگاه شیکاگو شد. ظرف یک سال نبود شولتز با کناره‌گیری جزئی داگلاس از زندگی دانشگاهی برای انجام یک شغل سیاسی درآمدخت. پس از آن با شروع جنگ جهانی دوم، واینر به طور فزاینده‌ای در واشنگتن درگیر شد و در نهایت در ۱۹۴۵ برای پذیرفتن پستی در پرینستون استعفا کرد. در نتیجه این خسارت‌ها، بخش اقتصاد شیکاگو باید دوباره ساخته می‌شد. فرایند بازسازی طی سال‌های جنگ شروع شد که در آن لانگه نقش پیشگام داشت. لانگه بسیار مشتاق بود تا همکاری را استخدام کند که نقش رهبری در گسترش‌های نظری جاری به ویژه در اقتصاد ریاضی داشتند. با شکست در به دست آوردن اولین انتخابش یعنی آبالرنر^{۲۳}، وی بی‌درنگ با کوب مارشاک را پذیرفت و برای کوتاه‌مدت با وی در به کار گماردن افراد هم در بخش اقتصاد شیکاگو و هم در کمسیون کاولز^{۲۴} همکاری کرد. این کمسیون در ۱۹۳۸ در دانشگاه شیکاگو مستقر بود. این همکاری به طور ناگهانی در ۱۹۴۵ پایان یافت درست زمانی که لانگه شهروندی لهستانی را دوباره به دست آورد تا سفیر لهستان در ایالت متحده آمریکا شود و در پی آن وی بسیاری از پست‌های بالای دیگر را در دولت سوسیالیست لهستان پرکرد.

طی سال‌های جنگ، تی. دبلیو. شولتز از دانشگاه دولتی آیووا، جذب شیکاگو شد. شولتز به عنوان یک شخصیت برجسته در اقتصاد کشاورزی، به زودی رئیس بخش اقتصاد شیکاگو شد، پستی که شولتز برای بیش از دو دهه تأثیر زیادی بر آن گذاشت. علاوه بر شولتز، در ۱۹۴۶ بخش اقتصاد شیکاگو للوید ملنزر^{۲۵} را پیدا کرد تا تجارت بین‌الملل را تدریس کند و تعدادی از نظریه‌پردازان جوان‌تر و متخصصان اقتصادسنجی بیشتر با کمسیون کاولز همکاری می‌کردند. قصدشان هرچه بود، این به کارگماری‌ها به عنوان یک وزنه تعادل برای کم و بیش دعوت به همکاری همزمان فریدمن (در بخش اقتصاد

(اصلاحات باید انجام شود، نمایانگر یک مسأله هستی‌شناختی^{۲۹} مداوم در مورد میراث‌های سنت شیکاگو است. هرچند آن‌ها از این مسأله به خوبی آگاه‌اند، بنابراین تاکنون آن‌ها از اختلاف نظر تفرقه‌انگیز، خودداری کرده‌اند و اقدامات انجام شده در حمایت سیاسی را به‌عنوان یک فعالیت مصرفی توسط آنان که درگیر هستند، دانسته‌اند.

علم سیاست تنها یکی از رشته‌هایی است که در اقتصاد شیکاگو طی ربع قرن گذشته در آن گسترش یافته است. با شروع در اوایل دهه ۱۹۴۰ و شتاب گرفتن آن در دو دهه اخیر به رهبری ریچارد پوسنر^{۳۰}، تحلیل اقتصادی نهادهای قانونی به یک زمینه مهم تحقیق هم برای اقتصاددانان و هم برای محققان حقوق تبدیل شده است علاوه بر آن، استفاده از نظریه عرضه کار به‌عنوان نقطه عطف، تحلیل اقتصادی خانواده یک بخش مهم مطالعه جمعیت، ازدواج، طلاق و ساختار خانواده شده است. این گسترش، شیوه‌های تبیین روانشناسانه و جامعه‌شناسانه در رشته‌هایی که مدت مدیدی به‌عنوان رشته‌های فرعی این رشته‌ها به حساب می‌آمدند، را به چالش کشیده است. گذشته از آن، نظریه سرمایه انسانی تأثیر مهمی بر مطالعه آموزشی داشته است. به راحتی می‌توانیم مرحله امپریالیسم رشته‌ای^{۳۱} مکتب شیکاگو را با شروع در اوایل دهه ۱۹۶۰ و ادامه آن تاکنون بدانیم. به هر حال ریشه‌های آن به دهه ۱۹۳۰ بازمی‌گردد؛ از آن زمان دست‌کم در سنت شفاهی، گرایش برای کاربرد ابزارها و مفاهیم نظریه قیمت در وضع (به‌ظاهر) ناآشنا و برای خوشحالی در مواجهه تعقل مرسوم با نتایج وجود داشته است. لازمه آن وجود گرایش قوی برای مقاومت در مقابل تبیین‌های رفتاری بوده است که بر حسب حداکثرسازی مطلوبیت انجام نشده است که در آن تصمیم‌گیرندگان انفرادی به‌وسیله قیمت‌های تسویه‌کننده بازار با یکدیگر هماهنگ شده‌اند. با این حال تا دهه ۱۹۵۰، جنبه امپریالیستی این رشته در پارادایم شیکاگو، نبرد برای دفاع از انسجام نظریه نئوکلاسیک قیمت از حملات کینزی‌ها در سطح کلان و تلاش‌های نظریه‌پردازان متعدد رقابت ناکامل برای ارائه جایگزین‌هایی در سطح خرد تحت‌الشعاع قرار گرفته بود ضدحمله به "کتاب نظریه عمومی" کینز باعث تجدید حیات نظریه پولی نئوکلاسیک در شکل، اصلاح شده و اجرای آن از نظر تجربی شد؛ این تجدید حیات، با اثر میلتون فریدمن (۱۹۵۶) همراه بود.

تلاش برای اثبات دوباره صنعت رقابتی به‌عنوان الگوی برتر برای توضیح دادن قیمت‌های نسبی را استیگلر (۱۹۶۸ و ۱۹۷۰) رهبری و پیشتر ادبیات نظری و تجربی در رشته "سازمان صنعتی" را ایجاد کرد. هم در "سازمان صنعتی" و هم در مباحث پول - کلان^{۳۲}، مباحث قبلی ادامه پیدا کرد، به این ترتیب که شرکت‌کنندگان از شیکاگو به‌عنوان حامیان پرو پا قرص دیدگاه‌های فریدمن و استیگلر در یک ربع قرن پیش از آن قابل شناسایی بودند. با این حال، در دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ موضوعات مرتبط با این مباحث به اجبار با موضوعات جدید در جایگاه مرکزی خود سهیم شد.

گسترش اقتصاد شیکاگو در ورای مرزهای سنتی رشته اقتصاد در اواسط و اواخر دهه ۱۹۵۰ شروع شد؛ دو مثال اولیه عبارت بودند از

تنظیم شده که مقادیر عرضه شده را با مقادیر تقاضا شده، برای تمامی اشیاء مبادله شده، مساوی می‌کند.

این روش‌شناسی به‌طور سنتی توسط اقتصاددانان نئوکلاسیک با اشتیاق به لسه‌فر به‌کار رفته است و با طرفداری از سیاست‌های دولت که برای ترویج هدف لسه‌فر طراحی شده است، همزیستی دارد. اما در اواخر دهه ۱۹۶۰ یک گروه از اقتصاددانان شیکاگو به رهبری استیگلر^{۳۳} (کسی که در ۱۹۵۸ به‌عنوان پرفسور والگرن (walgren) هم در بخش اقتصاد و هم مدرسه بازرگانی به شیکاگو بازگشت) کاربرد ابزارهای تحلیل اقتصادی در بررسی عوامل تعیین‌کننده فعالیت سیاسی، به‌ویژه مداخله دولت در تخصیص منابع را آغاز کرد. بنابراین مطالعه فعالیت‌های تنظیم‌کننده^{۳۴} و مالیات‌ستانی دولت نه برای نشان دادن آثار زیان‌بار آن‌ها بر کارایی اقتصادی، بلکه ابتدا برای توضیح دادن وقوع آن‌ها به‌عنوان نتیجه عملیات "بازارهای سیاسی" باری چنین فعالیت‌هایی در تحلیل‌های اقتصادی به مداخله‌ها به‌طور سنتی به‌عنوان تضعیف‌کننده کارایی نگریسته شده است مانند تعرفه‌ها که نیازمند تفسیر دوباره است. منابع فردی شامل، تسلط وی بر کالاها و خدمات به‌دست آمده از طریق بازارهای مرسوم و نفوذ سیاسی وی (هرطور اندازه‌گیری شود) است. مداخله‌های دولت به‌عنوان پیامدهای درون‌زای فرایند اقتصادی - سیاسی در نظر گرفته شده که منعکس‌کننده ثروت اقتصادی و سیاسی واحدهای تصمیم‌گیرنده است، نه اختلالات یک دولت برون‌زا. (ن. ک: استیگلر، ۱۹۸۲). چنین نگریسته شده است که نقد پیامدهای سیاسی نسبت به نقد رفتار مخارج مصرف‌کنندگان حاکم، موجه‌تر نیست؛ هر دو پیامدهای انتخاب آزاد صاحبان منابع است.

مداخله‌های دولت به‌عنوان

پیامدهای درون‌زای فرایند اقتصادی

- سیاسی در نظر گرفته شده که منعکس‌کننده

ثروت اقتصادی و سیاسی واحدهای

تصمیم‌گیرنده است، نه اختلالات

یک دولت برون‌زا.

این به این معنا نیست که جناح "اقتصاد سیاسی" بین اقتصاددانان شیکاگو نسبت به لسه‌فر بی تفاوت شده‌اند. در مقابل، مخالفت با مداخله دولت (نقش تنظیم‌کنندگان دولت) میان استیگلر و متحدانش به همان قوت همیشگی است. طی دهه گذشته بسیاری از اقتصاددانان و حقوق‌دانان گاهی وابسته به گروه حقوق و اقتصاد در شیکاگو، طرفداران برجسته مقررات‌زدایی بوده‌اند. با این حال کشمکش میان حمایت از اصلاحات و تحلیل اثباتی فرایند سیاسی که از طریق آن

عموم را برای پیش‌بینی نوسان قیمت دارایی‌ها به کار گیرند تا به این ترتیب از مبادله سود ببرند. پیامد اخیر در حکم "فرضیه بازارهای کارا" است.

در حالی که در ظاهر با انتظارات عقلایی یکسان نیست، اما بازارهای کارا از هر رفتار منطبق با انتظارات عقلایی، حمایت خواهد کرد و با سایر الگوهای انتظارات تنها در جایی سازگار خواهد بود که مجموعه‌ای از خطاهای پیش‌بینی شده، همبسته (میان افراد) فرض شود. علاوه بر آن مادامی که انتظارات، عقلایی باشد و بدون توجه به این که چگونه آن‌ها ایجاد شده‌اند، هیچ راهی وجود ندارد که در آن متغیرهای عمل‌کننده از طریق انتظارات طبق توضیح نئوکلاسیکی مقادیر و قیمت‌های نسبی، بتوانند بهبود یابند. در نتیجه هرگونه نیازی به بهتر شدن نظریه اقتصادی به وسیله متغیرهای منعکس‌کننده عوامل جامعه‌شناسانه و روانشناسانه که طبق تصمیم‌گیری فردی از طریق انتظارات عمل می‌کند، برطرف می‌شود. به روشنی چنین نظریه‌ای از انتظارات به شدت حامی مدعاهای نظریه اقتصادی در رقابت بین رشته‌ای است.

ایده‌های به هم پیوسته "انتظارات عقلایی" و "بازارهای کارا" از Carnegie-Mellon در اثر میوث^{۴۱} (۱۹۶۱) و مریلیانی و میلر (۱۹۵۸) نشأت می‌گیرد نه از شیکاگو، با این حال سازگاری آن‌ها با پارادایم شیکاگو به گونه‌ای است که جایگاهی در مدرسه بازرگانی شیکاگو به رهبری میلر و دانشجویانش یافته‌اند، و همچنین (از اواسط دهه ۱۹۷۰) در بخش اقتصاد شیکاگو به رهبری رابرت لوکاس، به جای مکانی که از آن‌جا آغاز کرده‌اند، جای گرفته‌اند. در حالی که مدعای شیکاگو مبنی بر این که این دانشگاه کانون اولیه برای تحقیق در این زمینه‌ها بوده، قوی است، اما این ادعا در مقایسه با ادعاهای مشابه شیکاگو در زمینه‌های دیگر بیشتر منوط به چالش است.

سومین نوآوری شیکاگو در اواخر دهه ۱۹۵۰، "قضیه گوس" است. (گوس، ۱۹۶۰) اساساً این قضیه به ما می‌گوید که در صورت نادیده گرفتن هزینه‌های مبادلاتی، اگر هرگونه تخصیص دوباره کالاها، مطالبات، حقوق (به‌ویژه مالکیت) یا تغییر نهادها انجام شود؛

- بعد از جبران کردن پرداخت‌های جانبی به بازنده - تخصیص دوباره یادشده تحقق می‌یابد و مطلوبیت همه افزایش می‌یابد. اگر عقلانیت یک فرضیه مقبول باشد و از هزینه‌های معاملاتی چشم‌پوشی شود، این قضیه، یک همان‌گویی می‌شود. بنابراین محتوای تجربی این قضیه به‌طور معکوس با اهمیت متناسب به هزینه‌های معاملاتی تغییر خواهد کرد. در واقع هزینه‌های معاملاتی به‌عنوان یک ظرف مفهومی برای تمامی نیروهایی که تصمیم‌گیری را انجام می‌دهند، غیر از آنان که به‌طور صریح در نظریه قیمت‌گنجانده شده‌اند عمل می‌کند. مهم دانستن قضیه گوس از لحاظ تجربی، به معنای اعتقاد به این است که هزینه‌های معاملاتی و دور شدن از عقلانیت مهم نیستند.

به عبارت دیگر، قضیه گوس^{۴۲} پیشنهاد می‌کند که جهان واقعی گرایش به سوی وضع بهینگی پارتو دارد. البته برای هر فن‌آوری و سلیقه مشخصی، ممکن است بهینه پارتو متفاوتی برای هر توزیع ثروتی وجود داشته باشد. بنابراین تا جایی که توزیع ثروت برون‌زا

کاربرد نظریه قیمت اچ. جسی. لویس^{۳۳} (لویس، ۱۹۵۶) در عرضه و تقاضای اتحادیه‌گرایی^{۳۴} و تزگری بکر^{۳۵} درباره تبعیض نژادی (بکر، ۱۹۵۷) سایرین این مباحث را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ دنبال کردند. کاربردهای ساده و قابل فهم نظریه مرسوم قیمت در مسائل جدید است. با این حال تحلیل زمان به عنوان یک منبع اقتصادی (بکر، ۱۹۶۵) منجر به پیشرفت‌های مهمی در نظریه رفتار خانوار شد. تحلیل زمان به گرایش روش‌شناسانه در رد تفاوت در سلیقه‌ها (شامل: نگرش‌ها، نظرها و عقاید مؤثر بر "سلیقه‌ها") به‌عنوان منبعی برای تبیین تفاوت‌های بین فردی^{۳۶} در رفتار نیز ارتباط دارد. (استیگلر و بکر، ۱۹۷۷؛ بکر، ۱۹۷۶). این رد مبتنی بر این استدلال است که:

۱. تفاوت‌های ظاهری سلیقه‌ها معمولاً قابل کاهش به تفاوت در هزینه‌ها است.

۲. گزاره‌های مربوط به تفاوت هزینه‌ها بیشتر با آزمون تجربی قابل بررسی است. در حالی که در مقابل این اصل روش‌شناسانه مقاومت کردند، در شیکاگو مانند جاهای دیگر، این بحث تا حد زیادی وارد دایره تحقیقات شد، به‌ویژه جایی که هزینه زمان متغیر مهمی بود.

مسیر دیگر گسترش علم اقتصاد، در رشته "مالیه"^{۳۷} بود. این که آیا قبل از دهه ۱۹۶۰، این رشته یک رشته فرعی از علم اقتصاد بوده است یا نه، نکته‌ای است که به راحتی می‌توان آن را نادیده گرفت. اما به‌طور مسلم پیش از گسترش‌های نظری آغاز شده از مقاله مشهور مودیلیانی و میلر (۱۹۵۸) در زمینه (عدم) ارتباط قیمت سهام و سود سهام، نظریه تأمین مالی شرکت، قیمت دارایی، ریسک‌پذیری و سایر موضوعات مربوط در بهترین حالت تنها رابطه ضعیفی با نظریه قیمت داشته است. گسترش‌های بعدی به‌طور کامل این وضع را معکوس کرده است، به گونه‌ای که در اواسط دهه ۱۹۸۰، "الگوی قیمت‌گذاری دارایی سرمایه‌ای"^{۳۸} به یک ماتریس تئوریک^{۳۹} برای نظریه‌های قیمت‌های اوراق بهادار، ساختار دارایی بنگاه و از طریق مطالعه جریان کارکنان^{۴۰} (دستمزدها) تبدیل شده است.

گزاره‌های مربوط به تفاوت

هزینه‌ها بیشتر با آزمون تجربی

قابل بررسی است. در حالی که در

مقابل این اصل روش‌شناسانه

مقاومت کردند.

ایده غالب زیربنای این گسترش‌ها این است که هزینه‌های معاملاتی را صرفه‌جویی کن، در این صورت به‌طور متوسط هیچ فرصتی برای منافع آریترتاز، باقی نمی‌ماند. یک پیامد آن، نبود "ناهمجانی" است؛ پیامد دیگر این است که الگوریتم قابل تشخیص را می‌توان یافت. که صاحبان منابع را قادر می‌سازد اطلاعات در دسترس

پالگریو، جلد اول، صص ۴۱۷ - ۴۱۳.

پی نوشت

- * Chicago school.
- 1. Demarcation.
- 2. Graduate school of Business.
- 3. Lawyer - Economists.
- 4. Intellectual loyalty.
- 5. Thorstein veblen.
- 6. Wesley c. Mitchell.
- 7. M. Clark.
- 8. J. Laurence Laughline.
- 9. C. O. Hardy.
- 10. H. A. Millis.
- 11. Paul H. Douglas.
- 12. John V. Nef.
- 13. C. W. Wright.
- 14. Sime on E. Leland.
- 15. Henry Schultz.
- 16. Pual Douglas.
- 17. Frank H. Knight.
- 18. Jacob Viner.
- 19. Empirical verification.
- 20. W. Allen Wallis.
- 21. Henry simons.
- 22. Aaeron Director.
- 23. Abba Lerner.
- 24. Cowles Commission.
- 25. Liloyd Metzler.
- 26. Axioms.
- 27. Stigler.
- 28. Regulatory.
- 29. Existential.
- 30. Richard posner.
- 31. Disciplinary imperialise.
- 32. Money - Marco.
- 33. H. G. Lewis.
- 34. Unionism.
- 35. Gary Becker.
- 36. Cross - Individual differences.
- 37. Finance.
- 38. Capital asset pricing model.
- 39. Integrating matrix.
- 40. Executive Compensation.
- 41. Muth.
- 42. Coase theorem.
- 43. Mainstream economics.

باشد و پیامدهای رفتاری مهمی داشته باشد، پیامدهای پیش‌بینانه به‌یستگی پارتو و قضیه گوس، برجستگی کمتری باشد، پیامدهای پیش‌بینانه به‌یستگی پارتو و قضیه گوس، برجستگی کمتری دارند. بنابراین افزایش نفوذ قضیه گوس در شیکاگو کم و بیش به موازات کاهش اهمیت مباحث توزیع درآمد صورت گرفته است که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به ویژه در اثر هنری سیمونز مطرح شده است. (ردی، ۱۹۸۲، ص ۳۸۹).

وقتی اهداف مبادله به‌گونه‌ای باشد که قانون‌گذاری و سایر متغیرهای سیاسی را شامل شود، در این صورت قضیه گوس قویاً مطرح می‌کند که نیروهای تصمیم‌گیری غیرمتمرکز که بر تولید و مبادله حاکم است، تغییرات در قوانین و نهادها را نیز کنترل می‌کنند. بنابراین اعتقاد به قضیه گوس موجب بی تفاوتی سیاسی است - یا باید باشد - با وجود این، تمامی اقتصاددانان شیکاگو از نظر سیاسی، آرام نبودند. با چند استثنا، آن‌ها بیشتر محافظه‌کار هستند، هرچند در موارد جزئی و بر اساس شدت اعتقاد، و در سلیقه‌شان برای مناقشه سیاسی تفاوت‌های چشم‌گیری با یکدیگر دارند. احتمالاً این تفاوت‌ها به موازات تفاوت در درجه‌ای است که آن را تبیین‌های اقتصادی رفتار سیاسی را می‌پذیرند. شاید متداول‌ترین ویژگی اقتصاددانان شیکاگو، بی اعتمادی آن‌ها نسبت به دولت است. این بی اعتمادی همراه با این عقیده که، با معین بودن زمان، مبادله داوطلبانه معمولاً موجد اصلاحات مطلوبی خواهد بود، که به عنوان ترمز قوی برای تکان‌های بی‌ثبات‌کننده، جهت بهبود جامعه از طریق اقدام سیاسی، عمل می‌کند.

سرگذشت طولانی مکتب شیکاگو در واقع داستان تکامل مجموعه‌ای از ایده‌ها - یک پارادایم - و داستان نهاد خاصی است که قهرمانان اصلی آن، با آن همراه‌اند. در این مقاله من بر ایده‌های نظری کانونی معینی و رویدادهای تاریخی برای مستثنی کردن پوشش تفصیلی اثر کاربری و ذکر افراد مسئول آن تأکید کرده‌ام با این حال پیوند این ایده‌های کانونی با گروه چندنسلی و بارز از شخصیت‌های مستقر در یک نهاد خاص است که عنوان این مقاله را توجیه می‌کند. بسیاری از شخصیت‌های اصلی در این تاریخ - دایرکتور، فریدمن، استیگلر، والیس و آنان‌که هنوز در قید حیات هستند، از نظر فکری فعال هستند و از نزدیک با جانشینان‌شان در دانشگاه شیکاگو تماس دارند. این پیوستگی میان شخصیت‌ها و ایده‌ها، ویژگی متمایز سنت فکری است که مکتب شیکاگو نامیده شده است.

در اواسط دهه ۱۹۸۰ شور و نشاط این سنت با پذیرش در حال رشد بسیاری از ایده‌های کلیدی آن نسبت به مقاومت درمقابل آن بیشتر مورد تهدید قرار گرفت. یک ربع قرن پیش، اقتصاد شیکاگو، با تأکید آن بر اهمیت رقابت و عرضه پول متمایز می‌شد. به احتمال قوی، در ۱۹۸۵ این دیدگاه‌ها و گسترش‌های آن‌ها به بدنه اصلی اقتصاد^{۴۳} تبدیل شده است، و داستان مکتب شیکاگو را به عنوان یک قسمت تقریباً بسته شده در تاریخ اندیشه اقتصادی رها کرده است، در حالی که اعتبار این استدلال قابل اثبات است ولی گفتن آن هنوز خیلی زود است.